

اولین دانشجوی مسلمان ایرانی در دانشگاه کمبریج

نایل گرین

دویست سال پیش، اولین گروه مسلمانانی که برای تحصیل به اروپا رفتند پا به لندن گذاشتند. هدف آن‌ها، که از طرف ولیعهد ایران به اروپا اعزام شده بودند، این بود که درباره‌ی علوم جدیدی که بعد از انقلاب صنعتی در اروپا پدید آمده بود تحقیق کنند.

هنگامی که این شش مسلمان جوان داشتند در آخرین ماه‌های سال ۱۸۱۵ در خانه‌ی جدیدشان در لندن مستقر شدند، از نوع جامعه‌ای که برای اولین بار می‌دیدند غرق حیرت شده بودند. هر شب، جمعیت انبوهی از زن و مرد در «تماشاخانه‌ها»، اسمی که روی سالن‌های تئاتر شهر گذاشته بودند، جمع می‌شدند. در لندن، شکست چند ماه قبل ناپلئون در نبرد واترلو بر سر زبان‌ها بود، و همین‌طور «علوم جدید»ی که قرار بود این دانشجویان اعزامی فرا بگیرند همه‌جا خودنمایی می‌کرد، از جمله در کشتی‌های بخاری جدید که مسافران را در امتداد رودخانه‌ی تیمز جابه‌جا می‌کرد.

هفته‌ها سپری شد و از اقامت این شش جوان بیگانه چند ماه گذشت، تا بالأخره متوجه شدند که چه وظیفه‌ی دشواری بر عهده دارند. آن‌ها هیچ مدرک تحصیلی معتبری نداشتند، و در میان محافل در آن زمان محدود دانشگاهی هم آشنا و رابطی نداشتند. حتی با زبان انگلیسی هم آشنا نبودند. در آن زمان، هیچ فرهنگ لغت فارسی به انگلیسی هم وجود نداشت که کمک‌شان کند.

این دانشجویان آینده به امید یادگیری زبان انگلیسی، و زبان لاتین (که به اشتباه فکر می‌کردند زبان اصلی علم در اروپا است)، به یک کشیش به اسم جان بیست مراجعه کردند. بیست که خودش دانش‌آموخته‌ی آکسفورد بود برای آن‌ها از دو پایگاه قدیمی آموزش در انگلستان (آکسفورد و کمبریج) گفت. وقتی که سرانجام دو تن از دانشجویان با اولینوس گریگوری ریاضیدان و دانشمند آشنا شدند، ارتباط آن‌ها با دانشگاه‌ها بیشتر شد؛ چون او سال‌ها در کمبریج یک کتاب‌فروش موفق بود. ترتیبی داده شد که حداقل یکی از دانشجویان، به اسم میرزا صالح، به استادی که مایل بود در یکی از کالج‌های کمبریج به یک محقق خارجی کمک کند معرفی شود.

در آن زمان، هنوز کاتولیک‌ها اجازه نداشتند در دانشگاه‌های بریتانیا تحصیل کنند. بنابراین، ورود یک ایرانی مسلمان (همان‌که بعدها اولین روزنامه‌ی ایران را تأسیس کرد) حساسیت و سر و صدا برانگیخت. شخصی که میزبانی صالح را پذیرفت ساموئل لی، از کالج کوئینز در کمبریج، بود. اینکه او مسئولیت این طالب (به قول خودشان به فارسی آن زمان) را پذیرفته بود عجیب به نظر می‌رسید. لی یک مسیحی تبشیری و مؤمن به رسالت مسیحی کردن

جهان اسلام بود. او همچنین علاوه بر همکارانش در کوئینز (که شامل خانواده‌ی بانفوذ ون می‌شد) با کلیسای «جامعه‌ی مبلغان مسیحی» نیز از نزدیک ارتباط داشت. جامعه‌ی مبلغان که در سال ۱۷۹۹ تأسیس شده بود مرکز جنبش میسیونری در کمبریج بود. ولی دقیقاً همین رسالت بود که باعث شده بود لی جذب این مسلمان جوان شود. موضوع اصلی آن‌قدرها این نبود که صالح به مسیحیت بگردد تا یک انسان دیگر به رستگاری مسیحی برسد؛ بلکه موضوع این بود که صالح به عنوان یک تحصیل‌کرده‌ی فارسی‌زبان شاید بتواند به استاد کمک کند تا کتاب مقدس را به زبان فارسی ترجمه کند، زبانی که در آن زمان علاوه بر ایران کنونی در بسیاری از نقاط هند هم رواج داشت. لی این فرصت را قاپید. و این‌گونه بود که صالح به کمبریج دعوت شد.

صالح، آن‌طور که دفتر خاطرات فارسی او نشان می‌دهد، به شدت شیفته‌ی استادش شد. لی به عنوان شرق‌شناس برجسته‌ی آکسفورد و کمبریج (آکسفورد و کمبریج) در یاد آیندگان می‌ماند که به مقام ممتاز «استاد سلطنتی زبان عبری» دست یافت، اما دوران رشد و نمو او بسیار معمولی‌تر و با امکانات کمتر بود. او در روستای کوچکی در منطقه‌ی شروپشایر و در خانواده‌ی بزرگ شده بود که نجار بودند؛ خود او در نوجوانی در همین حرفه کارآموزی کرده بود. در یک سفر تحقیقاتی، من از کالیفرنیا برای بازدید از روستای زادگاه او به لانگلور رفتم. این روستا هنوز هم مکان دورافتاده‌ای محسوب می‌شود که راه دسترسی به آن فقط از طریق باریکه‌راهی است که از میان بوته‌زارها می‌گذرد. جالب بود که در کلیسای محلی روستا، دیدم حروف اول نام پدر پدر بزرگ او، ریچارد لی، روی نیمکتی حک شده است که او به عنوان نجار برای هم‌محللی‌های خودش ساخته بود.

دویست سال پیش، غیرممکن به نظر می‌رسید که یک پسر روستایی مثل سام لی به مقام استادی دانشگاه کمبریج برسد. اما لی در فراگیری زبان‌های مختلف چنان نبوغی از خود نشان داد که حمایت یک نجیب‌زاده‌ی محلی را به دست آورد. صالح هم، که مثل خود لی در آن دوره یک پژوهشگر جوان بلندپرواز و آینده‌دار بود، مورد توجه و علاقه‌ی استادش به عنوان یک آدم خودساخته قرار گرفت؛ و صالح داستان زندگی لی را با تحسین در دفتر خاطراتش به فارسی نوشت.

صالح توانست با پشتیبانی لی در کالج کوئینز ساکن شود و در سالن غذاخوری آن‌جا با اشخاصی مثل ویلیام مندل و جوزف لی معاشرت کند. در آن زمان، رئیس کالج کوئینز آیزالک میلنر، استاد فلسفه‌ی علوم طبیعی، بود که هم به عنوان شیمیدان و هم به عنوان فردی متبحر در بحث و گفت‌وگو شهرت داشت. صالح اوقات خوبی در این سالن‌ها داشت اما دوران اقامت او در کمبریج محدود به این ضیافت‌ها نبود. او به کتابخانه‌های مورد علاقه‌اش سر می‌زد، به خصوص کتابخانه‌ی رن در کالج ترینیتی که محل نصب مجسمه‌ی سِر آیزاک نیوتن هم بود. صالح در دفتر خاطرات خود از نیوتن به عنوان «استادی که هم چشم و هم چراغ راه انگلستان بود» یاد کرده است.

صالح در ازای لطف لی در گشودن درهای جهان دانشگاه به روی او، در ترجمه‌ی کتاب مقدس به فارسی کمکش کرد. حتی وقتی که لی نامزد دریافت مقام ممتاز استاد سلطنتی شد، توصیه‌نامه‌ی درباره‌اش نوشت. این نامه هنوز در بایگانی دانشگاه حفظ شده است.

از میان خاطرات صالح، نامه‌های لی و مدارک دانشگاه تصویری چشمگیر از رابطه‌ی جالب این مسلمان خارجی و کالج‌های در آن زمان پر قدرت مسیحی در کمبریج نمایان می‌شود. دانشگاه کمبریج تنها یکی از مکان‌های متعددی بود که صالح و همراهانش در طول اقامت چهار ساله‌ی خود در انگلستان به آنجا مراجعه کردند تا با محصولات علمی عصر روشنگری آشنا شوند. معمولاً در مورد موضوع مواجهه‌ی «اسلام و غرب» بیشتر بر اختلاف‌ها و دشمنی‌ها تأکید می‌شود، اما خاطرات صالح بیانگر جنبه‌های دیگری از این رابطه (مثل همکاری، همدلی، و انسانیت مشترک) و دوستی کمیاب و ماندگار او با یک استاد مسیحی تبشیری است. خاطرات صالح، که همزمان با رمان‌های جین آستین نوشته شده، مدرکی فراموش شده و البته یادآوری مفید و مطلوبی است از مواجهه‌ی انسانی بین اروپایی‌ها و مسلمانان در آغاز دوران مدرن است.

برگردان: پروانه حسینی

نایل گرین استاد تاریخ در دانشگاه لس‌آنجلس در کالیفرنیا آمریکا است. آنچه خواندید برگردان این نوشته‌ی اوست:

Nile Green, 'What Happened When a Muslim Student Went to Cambridge in 1816,' *Aeon*, 12 August 2016.